

کتاب المشاعر، دوره دوم

مقدمه (حکمت متعالیه)، جلسه ۲

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۹/۰۲/۲۲ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۶/۰۸/۲۰ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقَفٍ وَمُعِينٌ»

کتابی که به عنوان منبع اصلی ما در این درس مورد توجه و بررسی است، کتاب مشاعر مرحوم صدرالمتألهین است. طبق تحقیقی که جناب آقای عبودیت کردند، کتاب مشاعر در ۵۸ سالگی مرحوم صدرالمتألهین نوشته شده است. سر این تحقیق این است که در حاشیه بخشی از این کتاب، مرحوم صدرالمتألهین یکی از مکاشفات خود را ذکر کردند و بعد نوشتند که «تاریخ هذه الإفاضة كان ضحوة يوم الجمعة سابع جمادى الأولى لعام سبع وثلاثين بعد الألف من الهجرة النبوية المصطفوية صلى الله عليه وآله وسلم وقد مضى من عمر المؤلف ثمان وخمسون».

تاریخ این افاضه چاشت روز جمعه هفتم جمادى الأولى سال ۱۰۳۷ هجری قمری که از عمر مؤلف ۵۸ سال گذشته است. مشاعر چاپ سنگی، صفحه ۷۶، تعلیقه صدرالمتألهین بر مسئله اتحاد عقل و عاقل و معقول. پس تاریخ تألیف کتاب مشاعر می شود ۱۰۳۷، سیزده سال قبل از ارتحال مرحوم صدرالمتألهین. باز در یک کتاب شناسی، مشاعر جناب صدرالمتألهین آن چنانکه گفتیم پس از کتاب های سریان الوجود که یک رساله کوچکی است به نام «رسالة سریان الوجود»، دو: کتاب اسفار، سه: کتاب مبدأ و معاد، چهار: شرح هدایه اثیری، پنج: الشواهد الربوبیه. مرحوم ملاصدرا دو تا کتاب به نام شواهد الربوبیه دارند؛ یک کتاب «شواهد الربوبیه» است و دیگری «الشواهد الربوبیه» است. شواهد الربوبیه رساله کوچکی است که تازه هم چاپ شده است و صدرا ابتکارات و نظرات خاص خودش را گزارش کرده است؛ رساله خوبی است. الشواهد الربوبیه کتاب بزرگ و مفصلی است که به یک معنا خلاصه اسفار است. مراد ما در این جا الشواهد الربوبیه است. «رسالة في الحدوث و تعلیقه» بر حکمت اشراق.

پس کتاب مشاعر ملاصدرا بعد از هفت تا از کتاب هایش مسلماً نوشته شده است. همزمان با تألیف رساله اتحاد عقل و عاقل و معقول و پیش از این پنج کتاب؛ یکی مفاتیح الغیب، یکی عرشیه، یکی شرح اصول کافی، یکی تعلیقه بر شفاء و پنجم هم تفسیر کبیر است و مستحضرید که این سه کتاب آخر ناقص مانده است؛ یعنی نه شرح اصول کافی صدرا تمام است، نه تعلیقه بر شفاء تمام است، نه تفسیر کبیر. اینها ناقص مانده است.

هفت تا کتاب آن جا معرفی کردیم، پنج تا این جا، دوازده تا شد. یکی هم همزمان نوشته شده، سیزده تا شد. اینها کتاب هایی است که تقریباً توانستیم در تحقیق، تاریخش را به دست بیاوریم. صدرا کتاب هایی هم دارد که تاریخ نوشتنش بر ما مبهم است؛ آنها در این تقسیم بندی مورد نظر نبود. پس کتاب مشاعر در تاریخ ۱۰۳۷ نوشته شده است. پس از هفت تا کتاب و پیش از پنج کتاب و همزمان با یک رساله. این نسبت به کتاب هایی است که ما این کتاب ها را توانستیم تاریخش را کم و بیش استخراج کنیم و به دست بیاوریم. قبلاً هم عرض کردم که مطلب دیگر این است که کتاب مشاعر اندکی از امور عامه، اندکی از مبدأ، اندکی از معاد دارد. می دانید ملاصدرا یک کتابی دارد مستقلاً المبدأ و المعاد مثل ابن سینا. ابن سینا هم کتابی دارد المبدأ و المعاد. آن وقت مرحوم ملاصدرا در مشاعر بخشی از مبدأ دارد، بخش کوچکی از معاد دارد، یک مقداری هم از امور عامه.

اعتنای بزرگان صدرايي به کتاب مشاعر نشان می دهد که این کتاب از کتاب های قابل توجه و قابل اعتنا است. شروح و حواشی که خورده که حالا به این شروح و حواشی بعداً خواهیم پرداخت. بهترین شرح این کتاب شرح مرحوم لاهیجی است. مرحوم لاهیجی کتاب را شرح کرده و در شرحش مطلبی را مورد توجه قرار داده است. مطلب چیست؟

مطلب آن است که همان گونه که فخر رازی نقادی کرد آراء ابن سینا را، عده ای به زعم خود نقادی کردند آراء

صدرا را. یکی از کسانی که به زعم نقادی کرد آراء صدرا را، جناب شیخ احمد احسائی است که بعدها به عنوان رئیس نحلۃ شیخیه شناخته شد. قلم نقد برداشته و صدرا را نقد کرده است. مرحوم لاهیجی در شرح مشاعر نقدهای شیخ احمد احسائی را پاسخ گفته است. چطور خواجه طوسی در کتاب‌های اشکالات فخر رازی بر این سبنا جواب داد؟ مرحوم لاهیجی هم در شرح مشاعر اشکالات شیخ احمد احسائی را جواب داد. من ساختار کتاب مشاعر را در جلسه پیشین خدمت عزیزان عرض کردم که هشت شعر داریم، شعر هشتم خودش دارای دو شعر است. باز شعر دوم دارای سه منتهج است که هر یکی از این مناهج باز دارای مشاعری است که عرض کردم ساختار به هم ریخته است!

ساختار نقصی دارد که حالا این نقص را تا الآن من نیافتم کسی به یک نسخه‌ای دست پیدا کرده باشد یا یک حدسی زده باشد!

تصور خودم بر این است و احساس من بر این است که صدرا کتاب را دو بخش کرده است. بخشی در امور عامه و بخشی را در الیهات بالمعنی الأخص. شعر هشتم بحث الیهات بالمعنی الأخص است. علی القاعده باید یک عنوان خاصی داشته باشد، چون وارد می‌شویم در یک بحث جدیدی. اما نیست در نسخه‌ها چنین چیزی فعلاً یافت نشده است.

دانش‌پژوه: ممکن است یک چیزی در ذهن ایشان بوده که نگفته باشد و نقص نباشد؟ استاد: بله، منتها آن یک انسان ذهن‌خوان می‌خواهد که من نیستم!

اگر این باب را باز کنیم، باب نقد بسته می‌شود. هر کسی هر ضعفی داشت می‌گوییم او در ذهنش یک چیزی بوده. دانش‌پژوه: واقعاً ممکن است باشد.

استاد: نمی‌گوییم ممکن نیست. اما ما هستیم و واقعیت، نه ذهن افراد که چه بوده است و چه نبوده است. اگر این باشد، هیچ عملکردی را نمی‌توانیم نقد بکنیم و بگوییم این آقای که این‌جا را ساخته در ذهنش بوده که این پنجره‌ها را دوجداره بزند اما نزد!

دانش‌پژوه: چون تا الآن نتوانستیم جواب خاصی برایش پیدا کنیم شاید در ذهن ایشان چیزی بوده است! استاد: اینها توجیهاتی است که ما می‌گوییم: «من عندی»، یعنی توجیهاتی که هیچ قرینه و شاهدهی پشتش نیست. ما هستیم و کتاب مشاعر. در کتاب مشاعر، ساختار به هم ریخته است. عرض کردم که کتاب مشاعر، یک مقدمه‌ای دارد که این مقدمه، فاتحه نیست، فاتحه جداست. کتاب مشاعر یک فاتحه است، یک خاتمه داشت، هشت تا شعر داشت. برای این کتاب، مرحوم صدرا یک مقدمه‌ای زده که من محتوای مقدمه را می‌خواهم خدمت عزیزان عرض کنم.

ابتدا یک خطبه‌ای دارد به دأب و منهاج، همه علمای امامیه که چه سخن را در تدریس و منبر، چه قلم را در نگارش رساله و کتاب با یاد نعمت‌های الهی، یاد رسول گرامی اسلام و یاد اهل بیت (علیهم السلام) آغاز می‌کنند، صدرا هم همین‌طور است.

«نحمدالله ونستعين

بقوته التي أقام بها ملكوت الأرض والسماء وبكلمته التي أنشأ بها نشأتى الآخرة والأولى على تهذيب القوى القابلة للاستكمال واصلح العقول المنفعلة عن المعانى والأحوال للإتصال بالعقل الفعال وطرده شياطين الأوهام المضلة البراهين ووقع اعداء الحكمة واليقين إلى مهوى المبعدين ومثوى المتكبرين»^۲.

همان اول کتاب دعا کرده است. «نحمدالله»، خدا را حمد می‌کنیم حالا «ونستعين»، کمک می‌جوییم. کمک می‌جوییم که چه کار کنیم؟

که خدا به ما توفیق بدهد بتوانیم استعدادهایمان را درست هدایت کنیم تا جایی که متصل بشویم به عقل فعال. مستحضرید در حکمت، قدیمی‌ها می‌گفتند که ما چهار تا عقل داریم، عقل هیولانی داشتیم، بچه وقتی به دنیال می‌آید عقل هیولانی دارد. عقل بالملکه داریم. عقل بالفعل داریم و عقل مستفاد. بالاترین عقل، عقل مستفاد است که انبیاء دارند که اوصیاء دارند که اولیاء دارند. عقل مستفاد به نظر گذشتگان عقل انسانی است که متصل شده با عقل فعال و می‌دانید عقل فعال در نظر گذشتگان کدخدای عالم است^۳.

هیولای اولی کدبانوی عالم است و عقل فعال کدخدای عالم است؛ یعنی معتقد بودند که ما یک عقلی داریم همه صوادق آن‌جاست. صوادق یعنی همه علوم صادق، همه دانش‌های صادق در عقل فعال است. چه اینکه عقل فعال قدرت هم دارد و مدیریت می‌کند عالم ماده را. اگر کسی می‌رسید به عقل فعال، حالا یا با او متحد می‌شد یا با او

متصل می‌شد، این می‌شد:

هر آنکس ز دانش برد توشه‌ای جهانی است بنشسته در گوشه‌ای ۴

یعنی می‌شد یک آدم ملای به حمل شایع که متصل شده به منبع علم، آن هم علم صادق، منبع دانش. می‌گوید خدا ما را کمک کند بتوانیم با تهذیب قوا و استعدادهایمان کمال پیدا کنیم تا برسیم و متصل شویم به عقل فعال. اگر به عقل فعال متصل شدیم، شیاطین و هم با نور برهان از ما دور می‌شود و می‌توانیم دشمنان حکمت را بدبخت کنیم، دشمنان حکمت را تبعید کنیم.

این دعای جناب ملاصدرا است. بعد می‌فرماید: «ونصلي على محمد المبعوث بكتاب الله ونوره المنزل معه على كافة الخلق أجمعين»، درود بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که با کتاب نازل شد. «وآله وأولاده المطهرين عن أرجاس الطبيعة المقدسين عن ظلمات الوهم بأفوار الحق واليقين»، و آل پیغمبر که به آنجا رسیدند. رسیدند به عقل فعال، چرا؟

چون از وهم گریختند، از ظلمت وهم گریختند و به نور حق و یقین رسیدند.

یک نکته را خدمت شما عرض کنم این نکته را از حضرت آیت الله جوادی داریم. ایشان می‌فرمودند: طبق روایات ما و ادله ما (قرآن و سنت) - جمله، جمله شیرینی است - خدای متعال اقل از یقین و أجل از یقین خلق نکرده است. می‌داند خدای متعال خیلی جاها گشاده‌دستی کرده است؛ مثلاً خزندگان ماشاءالله! چرندگان!

ستارگان، میلیارد میلیارد کهکشان و در هر کدام میلیارد ستاره و بسیاری از این ستاره‌ها یک میلیون برابر خورشید ما هستند که ریخته است. اما بعضی جاها خدای متعال خیلی مثلاً کتب آسمانی این جور است. کتب آسمانی را گفتند ۱۱۴ تا است که هفتاد تا زبور داود است؛ یعنی ما سی - چهل کتب آسمانی بیشتر نداریم از اول خلقت تا آخر خلقت. سرش هم این است که هدف با همین مقدار تأمین می‌شد. گفت:

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

بخواهد به هر پیغمبری یک کتاب بدهد، تورات آورد. قرآن می‌فرماید: «فیها هدی۵»، انجیل آمد. حالا یکی از جاهایی که خیلی نیست در جهان دنبالش باید با ذره بین بگردیم و کم است، یقین است. یقین زیاد نیست. عمده مردم با شک و وهم و خیالات دارند زندگی می‌کنند، کمتر کسی موقن است. لذا دین ما می‌گوید که اسلام، مقدمه ایمان است و ایمان، مقدمه تقوا است و تقوا مقدمه یقین است. حالا یقین هم اول می‌شود علم الیقین، بعد می‌شود عین الیقین تا بعد بشود حق الیقین. آیه قرآن به صراحت می‌گوید که ۹۹ درصد مردم موقع احتضار، یقین به سراغشان می‌آید. این سوره را زیاد در قرآن کریم بخوانید که خدای متعال فرمود موقعی که جهنم را می‌بینند: «لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ۶»، این جاست که یقین یواش یواش می‌آید و این خوب نیست، انسان باید هر چه زودتر سعی کند به یقین برسد.

ذیل آیه مبارکه تطهیر: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ۷»، اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند این رجس و پلیدی که ما نداریم عبارت است از شک. اصلاً بحث گناه مطرح نیست. گناه کبیره، گناه صغیره، خلاف و اینها که هیچ. آنکه ما نداریم و در وجود ما نیست و مردم دارند، متأسفانه شک است. انسان بتواند از شک برهد و به یقین برسد.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: خلق نکرده و نیافریده است. در عالم اقل از یقین، یعنی کمتر از یقین، أجل از یقین یعنی گران‌قدرتر از یقین. ما چیزی شریف‌تر و گران‌قدرتر از یقین در عالم نداریم و این هم متأسفانه خیلی کم است. ۹۹/۹ درصد مردم یقین لازم را ندارند.

حالا از این جا صدرا شروع می‌کند که چرا من این کتاب را نوشتم. «أما بعد: فأقل الخلاق قدرأوجرمأوأكثرهم خطاءً وجرماً محمد المشتهد بصدرا الدين الشيرازي يقول»، صدرا می‌گوید من که خیلی گناه زیاد است و ارزشی هم ندارم و اشتباهات من هم زیاد است!

این اعترافات و شکسته‌نفسی‌ها را می‌کند، می‌گوید: «أيها الإخوان السالكون الى الله بنور العرفان! استمعوا باستمع

قلوبکم مقاتلی»، کسانی که می‌خواهید راه خدا را بروید، بیایید حرف من را بشنوید. «وخذوا عنی مناسک طریقتی»، مناسک روش و منهاج مرا از خودم بگیرید. حالا مناسک من چیست؟ ایمان به خدا، ایمان به معاد، ایمان از روی یقین، برهانی که این ایمان برجسته از نور باطن و برهان است، نه به قول خودش از مجادلات کلامی و تقلیدات عامه و فلسفه بحثی صرف مثل فلسفه مشاء و نه از تخیلات صوفی، نه!

نتیجه تدبر در آیات الهی و تفکر در ملکوت آسمان‌ها و سلوک «مع انقطاع شدید عما اکب علیه طباع أهل المجادلة والجماهیر»، انقطاع که عرض کردیم، هفت سال مرحوم ملاصدرا در کهک قم ریاضت کشیده و کتاب مشاعر محصول بعد از آن هفت سال است. آن هفت سال در حدود سی سالگی تقریباً رو به اتمام رفته است. صدرا این کتاب را ۵۷ سالگی نوشته است.

بعد می‌فرماید مطالبی که من در کتاب‌هایم گفتم، مبنایش چه بوده است؟

یقین بوده، عرفان بود. حالا می‌آییم به سراغ موضوع این رساله، به کتاب ما صفحه ۴: «ولما كانت مسألة الوجود أس القواعد الحکمیة»، چون مسئله وجود ریشه قانون‌های حکمی است. «ومبنى المسائل الإلهیة»، «والقطب الذی یدور علیه ریح علم التوحید و علم المعاد و حشر الأرواح والأجساد»، چون مسئله وجود محور خداشناسی، معادشناسی و بحث حشر است، نه محور اینهاست، «و کثیر مما تفرّدنا باستنباطه»، بسیاری از ابدانات من صدرا و اختراعات من صدرا مبتنی بر مسئله وجود است که اگر کسی «جهل بمعرفة الوجود»، معرفت وجود را جاهل باشد، این جهل سرایت می‌کند، بسیاری از مسائل را نمی‌فهمد، می‌گوید بنا را گذاشتیم که در این رساله از مسئله وجود شروع کنیم.

این جا یک عبارتی است که باید یک مقدار روی این بایستیم!

عبارت این است: «فرأینا أن نفتح بها الكلام في هذه الرسالة المعمولة في اصول حقایق الايمان وقواعد الحکمة و العرفان»، عجیب است!

صدرا می‌گوید که ما در این رساله، اصول حقایق ایمان و قواعد حکمت و عرفان را می‌خواهیم بگوییم، آمدیم مقدمه بحث وجودشناسی را مطرح کردیم. ما که به رساله مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم اکثر این رساله همان بحث وجود است و از بحث حقایق ایمان و قواعد حکمت و عرفان یک مقداری مبدأشناسی و یک مقداری معادشناسی، «والسلام»!

آیا قرار صدرا این بوده که رساله را بزرگ‌تر و طولانی‌تر بنویسد و تصمیمش برگشته است؟ ممکن است. آیا بخشی از این رساله گم شده است؟

بعید است، چون خود صدرا در آخر کتاب می‌گوید: «خاتمة الرسالة ۸»، خودش رساله را به پایان می‌برد. آخر کتاب می‌گوید: «ثم بعون الملك الودود الذی هو مفيض الخیر والجلود»، کتاب تمام شد. پس اینکه بخشی از رساله نباشد، بعید است. مگر وسط رساله چیزی افتاده باشد دست ما نباشد. وگرنه رساله همین رساله مختصری است و اصلاً مشاعر و عرشیه دو قُل هستند در کتاب‌های صدرا، مثل دو همزاد و دو توأمان هستند. مشاعر را بعد از عرشیه نوشته و مشاعر و عرشیه هر دو، دو رساله کوچک هستند. ظاهر این عبارت صدرا این است که ما اول بحث وجودشناسی را بگوییم بعد وارد قواعد حقایق ایمان و حکمت و عرفان بشویم و حال اینکه این‌طور نیست! حالا می‌گوید: «فنورد فيها أولاً مباحث الوجود»، ما اول مباحث وجود را می‌گوییم. «واثبات أنه الأصول الثابت

في کل موجود»، اصالت وجود را ثابت می‌کنیم. «وهو الحقیقة وما عاده کعکس وظلّ وشبح»، حقیقت از آن هستی است و ماسوای هستی یعنی ماهیت، ظلّ و عکس و سایه و شبح است. بعد می‌گوید قواعدی را بیان می‌کنیم که علم مبدأ و معاد، علم نبوات و ولایات، سرّ نزول و حی و آیات، علم ملائکه و الهاماتشان، شیاطین و وسوسه‌هایشان، اثبات عالم قبر و برزخ، علم خدا به کلیات و جزئیات، معرفت قضا و قدر، لوح و قلم، مثل افلاطونی، اتحاد عاقل و معقول، قاعده بسیط الحقیقه، همه اینها از این قواعد به دست می‌آید. از معدود جاهایی که صدرا المتألهین به صراحت اعلام می‌کند که بحث اصالت وجود مبنای فلسفه‌اش است این‌جاست. شاید به این صراحت، ما در آثار صدرا جای دیگری نداشته باشیم. به صراحت اعلام می‌کند که ما اول بحث اصالت وجود را می‌گوییم بعد می‌آییم از اصالت وجود این امور را استنتاج می‌کنیم.

آخر مقدمه جناب صدرا می‌فرماید - این نکته قابل توجهی است! - ما آنچه که از دست آورده‌ایمان گفتیم و نوشتیم - قبلاً هم خدمت شما عرض کردم از مقدمه اسفار - «تَقْرِبًا إِلَى اللَّهِ وَتَوْسُّلاً إِلَى مَبْدَأِ الْمَادِي وَأَوَّلِ الْأَوَائِلِ»، ما فقط به قصد تقرب گفتیم. قدرت خدا را ببینید مرحوم ملا صدرا بعضی از نظرات ابداعی خودش را خواسته به استادش میرداماد بگوید، در کتاب‌ها هست. نامه نوشته که بعضی از آثارش را بفرستد استاد ببیند. این قدر متواضعانه که حالا ما یک چیزهایی به نظرمان رسیده، شما ملاحظه بفرمایید، شاید هم اشتباه باشد، هر چه شما بفرمایید درست است، این جوری است!

شاگرد بلا فصل خود جناب صدرا، جناب فیاض لاهیجی مشائی ماند عمدتاً؛ یعنی این قدر حکمت صدرا بی در آغاز غریب است. اما کار وقتی با اخلاص باشد، می‌شود این. الآن پانصد سال است که همه سر این سفره نشستند؛ یعنی ما بعد از فلسفه صدرا بی، دیگر سیستم صدرا بی در اسلام نداریم. از اساتید ما آقای عبادی شاهرودی ادعا داشت که من سیستم دارم. چه اینکه ما الآن معتقدیم باید یک سیستم جدید فلسفی ایجاد کنیم و می‌شود. همایشی را در دفتر، بانی آن هم خود من بودم برگزار کردیم. جناب آقای فیاضی، جناب آقای پارسانیا، شاید آقای عبودیت یادم نیست، اینها را دعوت کردیم، موضوع همایش هم همین بود که الآن دیر هم شده است، ما نیاز به تأسیس یک نحله و فلسفه جدید داریم براساس ۱۰ تا مؤلفه که اولی‌اش نظرات خود صدرا است. صدرا از نظراتش چهل تا پنجاه درصد استفاده کرده است. عمر کفاف نداده است یا هر دلیل دیگری داشته، صدرا بسیاری از نتایج نظرات خودش را به آنها نرسیده است و اینها بعد از صدرا استخراج شده است.

دوم، نوآوری‌های بعد از صدرا است. همین آقای فیاضی خودمان در قم، صدها نوآوری فلسفی دارد. مرحوم علامه طباطبایی، حضرت آقای جوادی، آقاعلی حکیم، ملاعلی پدرشان ملاعبدالله زوزی. سوم، براساس منتوجات عرفان. عرفان در این پانصد سال رشد کرده و یکی از منابع حکمت متعالیه، عرفان است. چهارم، براساس منتوجات مفهوم از قرآن. با سبک تدبیر، سبک آقای طباطبایی در روش قرآن به قرآن خیلی مطالب بالا آمده است و همین‌طور.

پنجم، براساس برخی از پیشرفت‌های فلسفی غربی به خصوص در معرفت‌شناسی. به هر حال جای تأسیس یک نحله جدید فلسفی خالی است و این باید انجام بشود. ما به حضرت آیت الله جوادی آملی پیشنهاد کردیم، ایشان یک جوری برخورد کردند که کأن کار را بزرگ می‌بینند و می‌ترسند! هر چه به ایشان گفتیم که آقا ما در خدمت شما هستیم، کمک می‌کنیم، وقت می‌گذاریم، ده دوازده نفر از دوستان بودند، مثل آقای فیاضی بود، آقای واعظی بود، بنده بودم، آقای شیروانی بود، عده‌ای بودیم، زیر بار نرفتند که بپذیرند.

حالا به هر حال، ایشان می‌فرمایند: من تقریباً الی الله این مطالب را گفتم و مطالب ما با پیشینیان فرق می‌کند. نه از مجادلات کلامی است، نه از تقلیدات عامی است، نه حکمت مشایی و بحثی است، نه تخیلات صوفی است. برهان است و این برهان مبدأش دو چیز است: تعقل عمیق و مکاشفات درست. کشف صحیح با تأملات عقلی عمیق شده اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری، اتحاد عقل و عاقل و معقول و هکذا، نظرانی که هر کدامش را اگر یک کدامش را اگر یک نفر در عالم داشت، باید مجسمه‌اش را در میدان‌ها می‌ساختیم.

خودش می‌فرماید: «وَجَعَلْتُ الرِّسَالَةَ مَنْطُوبَةً عَلَى فَاتِحَةٍ وَمَوْقِفِينَ»، کلید پیدا شد. کلید چیست؟ فرمود من رساله را منظوری ساختم بر یک فاتحه و دو ایستگاه و دو موقف. بنابراین باید ما اگر بخواهیم مشاعر را براساس مقدمه بازخوانی کنیم، باید این جوری بازخوانی کنیم، بگوییم صدرا می‌گوید که رساله مشاعر. یک مقدار ما از جیب خودمان به صدرا کمک می‌کنیم: فاتحه، خاتمه، مواقف. موقف اول و موقف دوم. موقف اول: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت مشعر. موقف دوم: مشعر یک، مشعر دو، حالا مشعر دو: منهج یک، منهج دو، منهج سه. تا این جا مشکلی ندارد. اما همین که می‌آید این مناهج دو مرتبه تبدیل به مشاعر می‌شود، مشکل پیدا می‌شود. اگر یک تصرفی می‌شد، یعنی اگر مرحوم صدرا اسم این مشعر یک و مشعر دو را چیز دیگری می‌گذاشت، ما مشکلی پیدا نمی‌کردیم؛ یعنی اگر به جای مشعر یک و مشعر دو چیز دیگری می‌گفت، آن چیز دیگر می‌شد مثلاً مشعر دو می‌شد منهج یک، منهج دو، منهج سه، مشکلی نداشتیم. ولی این جور که مشخص است از مقدمه، صدرا دو موقف برای کتاب در نظر گرفته است: موقف اول اندکی امور عامه است. موقف دوم اندکی بحث‌های مبدأ و معاد.

موقف یک اندکی بحث امور عامه است و موقف دو اندکی بحث‌های مبدأ و معاد است. در نظرش این بوده، حالا در مقام عمل شده مشعر هشتم، همان موقف دوم به یک معنا. من حتی به حواشی مشاعر و شروح مشاعر مراجعه

کردم ببینم کسی پرداخته به اینکه چرا این ساختار این طور است؟

چیزی دست ما را نگرفت!

این را می دانیم که در این کتاب عنوان مکرر که بیشتر از همه تکرار دارد، عنوان مشاعر است و عرض کردیم که مشعر هیچ نسبتی با واژه شعور ندارد. معنای مشعر محل شعور نیست. مشعر یعنی علامت، نشانه و پرچم. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: هیچ بُعدی ندارد، درست است؛ یعنی هیچ بُعدی ندارد که ما یکی از ابتلائاتمان در جهان اندیشه، الآن غلط چاپی است. تایپیست درست تایپ نمی کند، یک خط را می اندازد، دو سطر را می اندازد، گاهی یک صفحه را قاطی می کند. این را شما صد برابرش بکنید، بروید گذشته، بحث نسخ و نسخه نویسی ها یکی از کارهایی که زجرآورترین کار بوده در گذشته، تکثیر نسخ بود. یعنی یک آدم هایی داشتیم که نسخه نویسی بودند. یک آدم ثروتمند یا قدرتمند یک کتابی می نوشت، می داد به این نسخه نویس، در عرض یک سال، صد تا نسخه بنویس. این بدبخت باید هفت صبح بلند می شد تا دو شب می نوشت. آن وقت این نسخه نویس سوادش چقدر بود؟ تعهدش چقدر بود؟

خستگی و عدم خستگی اش، با زنش دعوا کرده یا نه، آن روز آب دوغ خورده یا نه، آبگوشت خورده است! همه اینها روی کیفیت نسخه نویسی او مؤثر بود و مخصوصاً در گذشت که خیلی خط مثلاً من یک نمونه را عرض بکنم، ما در اسناد یکی از مشکلاتمان این است که کلمات را چه جور بخوانیم؟ عَمَر این جور نوشته می شد. عثمان هم این جور نوشته می شد. یک نقطه این جا می گذاشته و الف عثمان را نمی گذاشتند، الف کشیده نمی شد. عثمان نوشته می شد، عثمان خوانده می شد. کافی است که این نقطه برود! عمرا شد عثمان، عثمانا شد عمر و نه یک مورد، دو مورد، یعنی فراوان بود. زجر بن فلان، کافی بود این نقطه اش برود، می شد رحر بن فلان!

نقطه بالا می خورد، می شد رخر بن فلان. یعنی ما در بحث نسخ، خیلی مشکل داشتیم و لذا الآن یک تفسیری مثل ابوالفتوح رازی را وقتی خواسته بنیاد پژوهش ها چاپ مجدد بکند، نسخه ها را جمع کرده، اگر اشتباه نکنم یک گروه هفتاد هشتاد نفره را به کار گرفتند که فقط بتوانند یک نسخه درست را در بیاورند! حالا چقدر در بیاید و چقدر در نیاید، آن وقت من تصحیح نسخ، تصحیح قیاسی، تصحیح سمائی، هر کدام مشکلات خاص خودش را دارد، این هست. اینکه احتمال اینکه در نسخ چه شده، چرا! اینها هست. ظاهراً ما خط صدرا را در مشاعر نداریم.

«الفاتحة في تحقيق مفهوم الوجود واحكامه واثبات حقيقته و احواله وفيه مشاعر المشاعر الأُول»، آمديم سراغ متن كتاب مشاعر كه اين متن عنوانی به آن داده جناب مرحوم ملاصدرا و این عنوان عنوانی است که می بحث اصلی كتاب مشاعر را شامل می شود. ایشان می فرماید که فاتحه در تحقیق مفهوم وجود و احکام و اثبات حقیقت وجود و احوال وجود است.

«وفیه مشاعر»، مشاعری در این فاتحه وجود دارد، «المعشر الأُول فی بیان آنه غنی عن التعریف»، باز بخواهیم در کتاب مشاعر دقت کنیم، شما می بینید ایشان فاتحه را بر مشاعری تقسیم کرده است و اگر این باشد، یعنی اصلاً ایشان به موقفین نرسیده است، چرا؟

گفته: «الفاتحة في تحقيق مفهوم الوجود واحكامه واثبات حقيقته و احواله وفيه مشاعر»، در همین فاتحه، مشاعری است. این جا اگر من الآن بیاورم این فهرست کتاب را، همین تحقیق هانری کربن، می بینید تمام این مشاعر حتی مشعر هشتم که ۲۳ صفحه است، صفحه ۴۴، «المشعر الثامن»، این ادامه بحث مشاعر است. باز معنی این عملکرد این می شود که اصلاً مرحوم ملاصدرا هر چه خواسته بگوید را در فاتحه گفته است. اصلاً به موقفین نرسیده است. بله، آخر کتاب یک خاتمه هم دارد و کتاب را هم تمام می کند.

پس ظاهر کتاب که ما ابتدا عرض کردیم، یک مقدمه است یک فاتحه، مشاعری و خاتمه ای. در مقدمه می گوید که یک فاتحه دارم و دو تا موقف. به عمل که می رسد یک فاتحه است و خلاص، نه به موقف می رسد نه به آنچه که وعده داده بود موقف اول و موقف دوم، هیچ کدام. این یقیناً نشانگر یک مشکل ساختاری است که عرض کردیم مشکل خیلی برای ما حل شده نیست.

دانش پژوه: هیچ کتاب دیگری این مشکل را ندارد؟

پاسخ: چرا!

بیشترین مشکل را ما در اسفار داریم. در اسفار خیلی وقت ها می گوید که این مطلب را گفته ایم، ولی بعداً می گوید!

یا می‌گوید که خواهیم گفت، ولی قبلاً گفته است!

یا می‌گوید که می‌گوییم، ولی اصلاً نگفته است!

یا می‌گوید که نگفته‌ایم در این کتاب و حال اینکه گفته است. لذا من یک جزوه‌ای راجع به اسفار دارم مستقل که اسفارشناسی است، حدود بیست صفحه است که تحقیقی در زمینه اسفار کردیم، آنجا حرف آقای مطهری را تقویت کردیم که آقای مطهری می‌فرماید: اسفار کتاب نیست. مجموع یادداشت‌هایی است که صدرا می‌خواست کتاب کند و اسفار به نظر در سی سالگی صدرا نوشته شده بود، مدام از آن کم می‌کرده، زیاد می‌کرده، حک و اصلاح می‌کرده که تبدیل به کتاب بشود و این کار را نکرده است. پسینیان بعد از صدرا که آمدند، آن قدر این کتاب ارزشمند بوده که همان‌جوری چاپ کردند، مثل کتاب جناب سیبویه. سیبویه قوی‌ترین کتاب را در ادبیات عرب دارد. اسم برایش نگذاشته بود!

از بس کتاب ارزشمند بود، آمدند اسمش را گذاشتند «الکتاب». اصلاً کتاب یعنی این. معنای «الکتاب» همین است. اسمش شده کتاب سیبویه. «الکتاب» سیبویه، کتاب سیبویه است، در ادبیات عرب است. سیبویه قله ادبیات عرب است، مثل او نداریم. آن وقت چون اسم نداشته، خودشان برای آن اسم گذاشتند.

چه اینکه ما کتاب‌هایی هم در تاریخ داریم که ناتمام است، یک بزرگواری آمده تماش کرده است؛ مثلاً عرض می‌کنم الان کتاب نهاییه، بخش نفس و معاد ندارد. یکی بیاید نفس و معاد بنویسد. یا مثلاً می‌گوییم که کتاب کلیله و دمنه ترجمه که شد، دو بخش از آن ترجمه نداشت. آقای حسن‌زاده آمدند ترجمه کردند. یا شرح آقای خوئی - نه این آقای خوئی، بلکه حبیب الله خوئی - بر نهج البلاغه کامل نبود، آقای حسن‌زاده آمدند، شش جلد نوشتند و کاملش کردند.

آن کار را می‌شود کرد، ولی در صدرا کاری که باید کرد تنظیم است. این تنظیم را آقای شیروانی انجام داد، هم تلخیص کرد هم تنظیم کرد در سه جلد و جا نیفتاد. خودش می‌گفت جا نیفتاد.

دانش‌پژوه: چه چیزی را تنظیم کردند؟

استاد: اسفار را. آقای علی آقای شیروانی آمد هم تخلیص کرد، هم تنظیم کرد، ولی جا نیفتاد.

ما می‌خواهیم عرض بکنیم که اصلاً ساختار فهمیده بشود یا نشود، هیچ تأثیری ندارد. چرا ندارد؟

چون ماییم و مطالب داخلی کتاب. حالا اسمش چه چیزی باشد، تنظیمش چه چطور باشد، خیلی تأثیر ندارد. تنها غصه‌ای که می‌خوریم این است که ممکن است کتاب بیش از این بوده و بخشی از آن به دست ما نرسیده است. این غصه را داریم، ولی همین مقدار از کتاب که الان هست بسیار ارزشمند است. بزرگی بر آن شرح نوشتند، حاشیه نوشتند، از بس کتاب، کتاب ارزشمندی است.

مشعر اول از مشاعر فاتحه کتاب که در مورد وجود است، به تعبیر خود مرحوم صدر المتألهین «فی بیان آنه غنی عن التعریف»، وجود از تعریف بی‌نیاز است. یکی از مشکلاتی که ما در قلم صدر المتألهین داریم این است، این را شما بدانید. شما الان نهاییه می‌خوانید، این ادعا و این برهان، این ادعا و این برهان، خیلی انسان راحت است. البته قلم آقای طباطبایی هم یک مشکل دارد مشککش چیست؟

مشکل این است که باید این ادعا باشد برهان در قالب شکل باشد. این کار نشده است!

این ادعاست، برهان در قالب شکل باید باشد. یکی از اساتید دانشگاه شهید مطهری تهران آمده استدلال‌های بدایه را این کار را کرده است، همه را در شکل ریخته است. اما برای نهاییه هنوز این کار نشده است. می‌توانید به عنوان یک مقاله این کار را انجام بدهید و بگویید که من مرحله دهم نهاییه الحکمه، تمام استدلال‌هایش را قالب‌بندی کردم. خود این اصلاً می‌آید ذهن شما را برهانی می‌کند. یاد بگیرید که مثل ابن سینا باشید. ویژگی ابن سینا این بود که طرف مشوش‌ترین برهان را اگر اقامه می‌کرد، در ذهن ابن سینا منظم می‌رفت. او مشوش می‌گفت، این منظم می‌گرفت و منظم هم تحویل می‌داد. انسان وقت برهان را منظم بگیرد، برهان منظم که گرفته شد، حالا چه می‌شود؟

هم خودش بهتر می‌فهمد، هم می‌فهمد که قیاس عقیم است یا منتج، هم راحت‌تر می‌تواند اقامه کند. اگر من گفتم الف ب است، ب جیم است، انسان فهمید الف جیم است و خلاص و می‌داند کل منطق یک جمله است، تمام منطق با این طول و تفصیلش یک جمله است و آن جمله این است که الف ب است، ب جیم است، پس الف جیم است خلاص، چون منطق بخش تصوراتش مقدمه بخش تصدیقاتش است، بخش تصدیقاتش متجلی در اقیسه‌اش است، قیاس در حقیقت برهان است، جدل و خطابه و اینها را دور بیان‌دازید، آنچه که به درد می‌خورد برهان است.

برهان هم متجلی است در قیاس اقترانی یا استثنایی. استثنایی به اقترانی برمی‌گردد.

اقترانی چهار تا است، آن سه تا به شکل اول برمی‌گردد. لب منطق شکل اول است. یعنی اگر کسی بتواند با شکل اول زندگی کند، یعنی آنچه می‌پذیرد را به شکل اول بپذیرد، آنچه می‌خواهد بفهماند را با شکل اول بفهماند. این انسان کاملاً منطقی است و همه هم گفتند که شکل دوم و سوم و چهارم با شکل اول قابل ارجاع است. قیاس استثنایی به قیاس اقترانی قابل ارجاع است. کل مغالطات و جدل و خطابه و همه اینها قابل قیاس با برهان نیست. آنچه که هست برهان است. برهان یعنی شکل اول، و شکل اول را هم می‌دانید که بدیهی‌الانتاج است. ما بتوانیم ماده را یقینی بگیریم، شکل را شکل اول، ما یک آدم منطقی هستیم. کار سختی هم هست. به لفظ آسان است، ولی کار سختی است.

حالا در نهاییه این کار نشده است که چه؟

که براهین در شکل ریخته شده باشد. ولی این کار شده که مدعا - برهان، مدعا - برهان، دلیل اول، دلیل دوم، دلیل سوم. برهان اول، برهان دوم، برهان سوم، برهان چهارم، روشن است.

ملاصدرا وقتی مطلب را می‌گوید، یک حالت ذوقی هم به آن می‌دهد، قلم‌فرسایی هم می‌کند. به تعبیر غیرمؤدبانه اش منبر هم می‌رود. این باعث می‌شود که انسان لب کلام را می‌خواهد به دست بیاورد یک مقداری سختش است! الآن در مشعر اول، صحبت یک کلمه است؛ صحبت این است که وجود بی‌نیاز از تعریف است. این ادعاست. دو تا برهان هم بر این اقامه کرده است.

ادعا: وجود بی‌نیاز از تعریف است. دو تا برهان هم دارد.

در کنار این می‌خواهیم بگوییم: اینکه داریم می‌گوییم آیا مفهوم وجود مرادمان است، مصداق وجود مرادمان است؟ صدرا تبیین می‌کند. یک مقدار عبارت بخوانیم، بعد پردازیم به مطلب.

«إِيَّةُ الوجودِ أَجَلِي الْأَشْيَاءِ حُضُورًا وَكُشْفًا وَما هَيْتَهُ أَخْفَاهَا تَصَوُّرًا وَاكتِنَاهَا وَمَفْهُومُهُ أَغْنَى الْأَغْنِيَاءِ الْأَشْيَاءِ عَنِ التَّعْرِيفِ ظُهُورًا وَوَضُوحًا وَأَعْتَمَّهَا شَمُولًا»، صدرا می‌گوید وجود یک مصداق دارد و یک مفهوم. مفهومش از همه مفاهیم در ذهن ما روشن‌تر است و لذا بی‌نیازترین است از حیث تعریف. تعریف یعنی شناساندن، شناساندن نمی‌خواهند. وجود را همه می‌شناسند. تک تک ما از هستی در مقابل نیستی، تصور روشنی داریم. چطور ما از گرسنگی تصور روشنی داریم، از سیری تصور روشنی داریم، وجدانیات است. همه از بودن در مقابل نبودن، از هستی در مقابل نیستی تصور روشنی داریم. می‌فهمیم که پول نیست، خانه نیست، شوهر نیست، با نیستی داریم زندگی کنیم. حالا می‌فهمیم اکسیژن هست، آب در لیوان هست، هستی در مقابل نیستی است. با این داریم زندگی می‌کنیم. مفهوم وجود هیچ نیاز به تعریف ندارد، چون در ذهن «أَوْضَحَ الْمَفَاهِيْمَ وَأَظْهَرَ الْمَفَاهِيْمَ» است.

دانش‌پژوه: برای همین است که به برهان دکارت اشکال می‌گیرند که بحث شک و یقین را مطرح کرد؟

استاد: بله، نهایت حق دکارت نباید زائل بشود. ما اگر بخوایم فلسفه را با هستی‌شناسی شروع کنیم، اشکال وارد است. ولی اگر بخوایم فلسفه را با معرفت‌شناسی شروع کنیم حق با دکارت است؛ یعنی اگر نگاه ما نگاه معرفت‌شناسانه باشد باید از همان بحث شک و یقین شروع کنیم. ولی اگر نگاه ما نگاه هستی‌شناسانه باشد، نه. حالا کدام درست است؟

آقای طباطبایی می‌گوید و حق هم می‌گوید که مباحث معرفت مباحث میانی فلسفه است. اینکه «الوجود إما عالم و إما معلوم» که بحث علم است این برای مباحث تقسیمی فلسفه است.

پس اگر بخوایم درست بحث را پیش بگیریم، مباحث تقسیمی فلسفه بعد از مباحث اولیه فلسفه است و بحث علم و معرفت برای مباحث تقسیمی است؛ لذا فیلسوفان اسلامی از کجا شروع می‌کنند؟

از هستی‌شناسی. فیلسوفان غربی از معرفت‌شناسی شروع می‌کنند که اخیراً بعضی از فیلسوفان اسلامی هم همین کار را کردند، مثل خود آقای طباطبایی. خود آقای طباطبایی در روش رئالیسم از معرفت‌شناسی شروع کرده است؛ یعنی جلد اول و دوم مباحث علم و معرفت و وجود ذهنی و اینهاست. جلد سوم می‌رود در هستی‌شناسی. آقای مصباح در آموزش فلسفه چنین کرده است که آمده از مباحث معرفت‌شناسی شروع کرده است. حالا کدام بر کدام مقدم است؛ آیا با دو تا دیدگاه دو جور باید حرف بزنیم؟

این خودش یک بحث شاید چند جلسه‌ای نیاز داشته باشد!

من این بحث را در همین دانشگاه در مقطع دکتری انجام دادم، نوشته‌هایش هست، صوتش هم هست، اگر خواستید می‌توانید مراجعه کنید.

پس مفهوم وجود بسیار روشن اما حقیقت وجود بسیار مخفی است. اگر بخواهیم عبارت حاجی را در این زمینه ببینید در این زمینه، عبارت این است که حاجی می‌فرماید:

«مفهومه من اعرف الأشياء وكنهه في غاية الخفاء»^۹

نه مصداق است، مفهوم هم که مشخص است. ما از وجود تصویری روشن روشن روشن داریم که نیازی به هیچ تعریفی ندارد. اما از حقیقت وجود و مصداق وجود خیلی خبر نداریم، «وکنهه في غاية الخفاء». این یک نکته. نکته دوم: مفهوم وجود اعمّ المفاهیم است. اما مصداق وجود اخص المصادیق است. عجیب است! مفهوم اعم المفاهیم است که روشن است. حالا بعضی از محشین آمدند گفتند شاید مفهوم امکان عام از مفهوم وجود اعم باشد، چون امکان عام شامل عدم هم می‌شود. امکان عام و خاص را در فلسفه خواندیم. گفتند: مفهوم وجود شاید اعم المفاهیم نباشد، بلکه مفهوم امکان عام اعم المفاهیم باشد، چون هم شامل وجود می‌شود هم شامل عدم می‌شود. نمی‌خواهیم به این بحث پردازیم. مشهور این است که مفهوم وجود اعم المفاهیم است. این برای ما واضح هم هست که هستی با گستره‌اش همه چیز را شامل می‌شود. اصلاً معقولات ثانی فلسفی این ویژگی را کم و بیش دارند. حالا در بین اینها وجود این گونه است. اما مصداقش اخص المصادیق است یعنی چه؟

یک قانون فلسفی داریم که آن طرفش درست است، این طرفش هم درست است. آن طرفش این است: «الشيء ما لم يرجب لم يوجد»^{۱۰}، این را نمی‌خواستم بگویم، «الشيء ما لم يوجد لم يتشخص»^{۱۱}، شیء مادامی که وجود پیدا نکند، تشخص پیدا نمی‌کند. این طرفش هم هست: «الشيء ما لم يتشخص لم يوجد»^{۱۲}، شیء مادامی که تشخص نشود، لباس وجود نمی‌پوشد.

پس ببینید وجود شد ملاک تخصص و تعین و تشخص و تمیز و همه اینها به وجود گره خورده است. به تعبیر صدرا اگر هر متعین و مشخصی بالوجود تشخص پیدا می‌کند، پس خود اخص الخواص و اشد تشخصاً و اشد تعیناً است. اصلاً یک قانونی ما در فلسفه داریم: «کل ما بالعرض ينتهي الى ما بالذات»^{۱۳}، هر ما بالعرضی باید منتهی به ما بالذات. می‌گوید چرا قبای شما چرب است؟

می‌گوید که دست من چرب است. می‌گوید چرا دست شما چرب است؟ می‌گوید به آبگوشت خورد، آبگوشت چرب بود. می‌گوید چرا آبگوشت چرب است؟ می‌گوید چون دنبه دارد، دنبه چرب است. چرا دنبه چرب است؟ می‌گوید چون ذرات روغنی دارد، ذرات روغنی چرب است. می‌گویی چرا ذرات روغنی چرب است؟ می‌گوید این سؤال بیخود است. چرا سؤال بیخود است؟

چون «الذاتی لا يعلل»؛ ذاتی قابل تعلیل نیست. ذرات روغنی اسمش روی آن است، ذرات روغنی است، یعنی اگر بخواهد چرب نباشد، یعنی روغن نیست، یعنی چربی نیست. روغن یعنی چربی و چربی یعنی روغن. اگر بخواهد ذرات روغنی، روغنی نباشد این نمی‌شود.

دیدید که این چربی قبای من ما بالعرض بود، رسید به ما بالذات. این قانون است که «کل ما بالعرض ينتهي الى ما بالذات»، مثال آبگوشت در ذهن شما إن شاء الله ماند و قانون را خوب گرفتید! حالا ما می‌گوییم که هر چه بخواهد در عالم تشخص پیدا کند، بالوجود متشخص می‌شود. تا به هستی نرسد، تا تحقق وجودی پیدا نکند، تشخص نمی‌شود. اگر هر چیزی با وجود تشخص پیدا می‌کند، پس وجودش تشخصش به ذاتش است. لذا گفتیم که مفهومش اعم المفاهیم است و مصداقش اخص المصادیق است. پس تا حالا دو تا مطلب شد؛ مفهوم اعرف الأشياء و مصداق فی غاية الخفاء است. مفهوم اعم المفاهیم و مصداق اخص المصادیق است. دو تا مطلب شد، این دو تا باهم تفاوت می‌کند. یک جا بحث روی اعرف بودن و نبودن است، یک جا بحث روی اعم بودن و نبودن است. یک نکته سومی عرض بکنیم که این جا جناب ملاصدرا فرموده است، اما حاجی در همین بحث فرموده است و آن نکته این است که چرا وقتی مفهوم اعم می‌شود، هر چه اعم می‌شود اعرف می‌شود؟

الآن مفهوم وجود را ببیند، اعم المفاهیم است، ولی اعرف المفاهیم است! مرحوم حاجی شعرش این است که می‌فرماید:

«وسراً عرفية الأعمّ سنخية لذاتك الأتمّ»^{۱۴}

خدا حاجی سبزواری را رحمت کند!
چرا مفاهیم اعم در ذهن ما شناخته شده هستند و شناخته تر هستند؟

ما با مفاهیم فلسفی زندگی می‌کنیم؛ وجود، عدم، امکان، ضرورت، صبح تا شب با اینها زندگی می‌کنیم. چرا این مفاهیم این قدر مشخص و در ذهن ما روشن است؟

چون شما یک ذات اتم دارید، چون ما انسان هستیم و انسان خلیفه الله است، انسان گستره وجودی دارد، چون گستره وجودی دارد، مفهوم هر چه اعم می‌شود با ذات انسان و با هویت انسان سنخیت بیشتری پیدا می‌کند، لذا انسان مفاهیم اعم را بهتر درک می‌کند، راحت‌تر درک می‌کند. اگر قرار شد انسان از نظر سعه، اوسع الموجودات باشد،

از نظر قدرت پُر تحمل‌ترین موجود باشد به دلیل آیه امانت: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ۱۵»، یک امانتی را که خدا به آسمان‌ها داد گفتند ما نیستیم. به زمین داد گفت من نیستم، به کوه‌ها داد گفتند ما نیستیم و ترسیدند و پا پس کشیدند، انسان آمد گفت بگذار روی دوش من. این قدرت و این سعه باعث می‌شود که مفاهیم عام را هم قشنگ‌تر درک می‌کند و عجیب است که حیوان معقول ثانی فلسفی را درک نمی‌کند. معقول ثانی منطقی را هم درک نمی‌کند، حیوان قیاس نمی‌فهمد، شکل اول حالی‌اش نیست. طبق غریزه دارد عمل می‌کند، لذا تعریف من شده حیوان ناطق، ناطق یعنی مدرک کلیات. حیوان کلی درک نمی‌کند. مراد از کلی، بیشتر کلی فلسفی است، تا کلی معقول اول؛ لذا آقای مطهری می‌فرماید بهتر این است که بگوییم: «الإنسان حیوان فیلسوف»، تعریف درستش این است؛ یعنی مدرک معقول ثانی فلسفی است.

می‌گویند که اینها تعریف انسان را هم از دست ما گرفتند و شد حیوان فیلسوف، ما هم مجبور هستیم فلسفه‌دان باشیم!

نه، حالا آنها را فیلسوف نمی‌گوییم، یک چیز دیگری می‌گوییم و مشکلی ندارد.

ولی به هر حال این مطلب سوم که جناب حاجی سبزواری فرمود این است که سرّ اعرفیت اعم در ذهن ما، سنخیت این مفهوم با ذات من است. اگر بحث اتحاد علم و عالم و معلوم است، اگر علم با عالم سنخیت دارد، اگر ذات من ظرف علم است بلکه خود علم است، هرچه علم گسترده‌تر، با ذات من مسانخ‌تر است. تا این جا سه تا مطلب شد:

۱. مفهوم وجود اعرف المفاهیم است، مصداق و کنه آن «فی غایة الخفی» است و «أخفی المخفیات» است.

۲. مفهوم وجود اعم المفاهیم است، مصداق وجود أخص المصادیق است.

۳. سرّ اینکه مفهوم وجود اعرف است این است که اعم است.

۴. حالا نکته چهارم یک سؤال است: آیا وجود نیازمند به تعریف نیست یا تعریفش ممکن نیست؟

این یک پرسش است. ظاهر عنوان بحث این است که نیاز به تعریف ندارد: «فی بیان أنه غنی عن التعریف»، نیاز به تعریف ندارد. می‌رسیم پنج صفحه پایین‌تر: «وَأَمَّا أَنَّهُ لَا يُمْكِنُ تَعْرِيفُهُ» این ارتقاء است. این عنوان بحث نیست، از عنوان بحث گذشتیم. در عنوان بحث گفتیم که نیاز به تعریف ندارد. الآن می‌گوییم که نه تنها وجود نیاز به تعریف ندارد، تعریف‌پذیر نیست. نمی‌شود تعریفش کرد، نه نیاز به تعریف ندارد. می‌خواهم تنظیم بکنم: شما اصل علیت را نمی‌توانید معلل بکنید. اصلاً نمی‌شود آن را معلل کرد.

دانش پژوه: در مورد این هم علیت نیست که چون نمی‌شود تعریفش کرد!

استاد: این جا مشکلی نداریم. در بحث علیت دارم تنظیم می‌کنم. در بحث علیت یکی از در وارد بشود، قبلاً هم گفتم بگوید که من علیت را منکر هستم، گفته قبول دارم. بگوید شک دارم، گفته قبول دارم. بگوید قبول دارم، این هم گفته قبول دارم. اینها را می‌گوییم، پنج شش تا مطلب هم بیشتر نیست، به اینها می‌گوییم اصول اولیه فکر بشری. به اینها می‌گوییم اصول متعارفه و فکر روی اینها نشسته است. مثلاً اصل امتناع تناقض که قابل استدلال نیست. مثل اصل علیت یعنی این قدر وضوح دارد که اصلاً قابل بحث نیست. طرف از در وارد بشود بگوید من هر گونه علیتی را منکر هستم!

می‌گوییم چرا؟

می‌گوید به خاطر اینکه!

می‌گوییم التماس دعا. نمی‌گذاریم حرف بزند. چرا؟

چون تا گفت «به خاطر اینکه» می‌خواهد از علیت استفاده کند.

طرف می گوید که من قبول ندارم که متناقضین قابل ارتفاع نیستند، من ارتفاع نقیضین را منکر هستم. می گویم چه اشکالی دارد؟ شما معتقد به ارتفاع نقیضین هستی، معتقدی به اجتماع نقیضین، چرا؟ به خاطر اینکه چه اشکالی دارد شما هم معتقد باشی که ارتفاع نقیضین جایز هست هم معتقد باشی که جایز نیست؟

نمی شود در موردش اصلاً حرف زد و اینها می شود اصل فکر بشری. حالا صدرا می گوید که چرا تعریف ممکن نیست؟ آمدیم یک قدم بالاتر. این می شود مطلب چهارم که تعریف وجود ممکن نیست. سخن صدرا و استدلال صدرا خیلی روشن است. صدرا می گوید که تعریف یا حد است یا رسم است. حد با جنس و فصل است و رسم هم به مفهوم اظهر و اعرف است. وجود جنس و فصل ندارد، پس حدش ممکن نیست. وجود چیزی از آن اشهر و اظهر نیست، چیزی مساوی با او نیست، پس رسم آن ممکن نیست. یک کلمه، برهان تمام شد. برهان یک کلمه است: وجود حد ندارد، چرا؟ چون حد با جنس و فصل است، وجود جنس ندارد فصل هم ندارد. رسم یا به مفهوم اظهر و اشهر است یا به مفهوم مساوی است و چیزی اظهر یا اشهر یا مساوی با مفهوم وجود نیست. پس تعریف وجود ممکن نیست، چه تعریف حدی باشد و چه تعریف رسمی باشد.

۵. مطلب پنجم: بله، تعریف لفظی ممکن نیست. تعریف لفظی برای هر چیزی ممکن نیست. تعریف لفظی کاری است که دیکشنری می کند، کاری است که کتاب لغت می کند، واژه را معنا می کند. واژه معنا کردن غیر از حقیقت به دست دادن است. واژه را می شود معنی کرد. وجود را مثل همه واژه ها می شود تعریف کرد. تعریفش تعریف لفظی است. لفظ را داریم می شکافیم. معنای این لفظ را داریم می شکافیم. معنا غیر از آن مفهوم حقیقی و مصداق واقعی است. تعریف لفظی ممکن است.

این برهان اول بود. یک برهان دیگر هم دارند هم که ما گفتیم امروز فصل اول را می خوانیم اما نشد! من به مسئولین دانشگاه گفتم که عزیزان کتاب بیاورند، چون می خواهیم عبارت بخوانیم. ولو شده از روی کتاب من بدهید برای شما زیراکس کنند. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرمایند)

استاد: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ»، یک بحث تفسیری مفصل است که این امانت چیست؟ روایات هم مختلف است، حرف علمای ما هم مختلف است؛ اما ظاهراً بیشتر می رود به سمت ولایت. آسمان و زمین و کوه ها اینها قدرت تحمل ولایت را نداشتند. حقیقت ولایت هم یعنی برداشته شدن حجاب بین عبد و مولا. معنای ولایت حقیقتش این است که حالا ما در فارسی تعبیر می کنیم به مقام فناء و بقاء و اینها را نمی کشد غیر انسان.

دانش پژوه: آخر آیه می گوید که انسان چیست؟ استاد: ظلوم جهول است. چرا ظلوم جهول است؟ چون جواهر دستش دارد، خیال می کند که خرْمُهره است!

یک انسانی که می تواند سلمان بشود که بشود: «أَدْرَكَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ ۱۶»، بشود: «مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ۱۷»، برود دنبال مُد و سه تا خرافه و چهار تا مردم چه می گویند و حالا عرف جامعه چیست و حالا عموی من چه می گوید، در لجن مانده است!

یک آدمی که می تواند سلمان بشود (و نمی شود)، واقعاً ظلوم جهول است.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. کتاب المشاعر، چاپ سنگی، ص ۹۸ به نقل از شرح رساله المشاعر لاهیجی، ج ۱، ص ۴۲۸.
۲. المشاعر، چاپ سنگی، ص ۲.
۳. سجادی، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ۱۳۷۹ش، ص ۴۱۰ به نقل از ملاصدرا، رسائل، ص ۱۵۱ و ۲۹۲.
۴. ناصر خسرو.
۵. سوره مائده، آیه ۴۴.
۶. سوره تکوین، آیه ۶.
۷. سوره احزاب، آیه ۳۳.
۸. المشاعر، چاپ سنگی، ص ۶۷.
۹. منظومه ملاهادی سبزواری، ج ۲، ص ۵۲.
۱۰. الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، ج ۳، ص ۲۸۰.
۱۱. ر.ک: منهاج البرائة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۳، ص ۱۵۵.
۱۲. همان.
۱۳. قواعد کلی فلسفی، (ابراهیمی دینانی)، ج ۱، ص ۲۹۳.
۱۴. منظومه ملاهادی سبزواری، ج ۲، ص ۳۸۴.
۱۵. سوره احزاب، آیه ۷۲.
۱۶. الأمالی (للصدوق)، ص ۲۵۲.
۱۷. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۴.